



Comparative comparison of nostalgia of sadness In the poetry of Mohammed Ridha Shabibi and Mirzadeh Eshghi Dana Talebpour ^{1✉}

1. Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran.
Email: d.talebpour@ut.ac.ir

Article Info	ABSTRACT
Article type: Research Article	Homelessness or nostalgia is one of the most used words in literature, which in Persian is equivalent to longing and returning to the past. The feeling of loneliness, helplessness, and dissatisfaction with the state of society are among its most important components. Due to the similar political-social conditions of the 20th century in Iran and Iraq, there are common themes between their literary themes. Mohammed Ridha Shabibi and Mirzadeh Eshghi; The two prominent poets of Iran and Iraq have many common themes in the field of nostalgic literature. In the present article, relying on the descriptive-analytical method and the American comparative school, first the main themes of nostalgia literature were extracted, then some results were obtained by comparing them: When both poets see the realization of society's values as impossible due to the absence of friends, they suffer from failure and death thoughts, and feel homesickness. From their point of view, returning to the historical past and the ideal society is the key to restoring the country's identity. Unlike Shabibi, Eshghi hopes for a tomorrow when peace and friendship will cover everywhere and the Cruelty and hypocrisy will be dismantled.
Article history: Received 17 November 2020 Received in revised form 02 August 2021 Accepted 07 August 2021 Published online January 2023	
Keywords: archaism, idealism, Mohammad Reza Shabibi, Mirzadeh Eshghi, alienation, nostalgia.	

Cite this article: Talebpour Dana. " Comparative comparison of nostalgia of sadness In the poetry of Mohammed Ridha Shabibi and Mirzadeh Eshghi". *Research in Contemporary World Literature*, 27, 2, 2023, 1172-1198, -.DOI: <http://doi.org/doi:10.22059/jor.2021.313576.2075>.

© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press.

DOI: <http://doi.org/10.22059/jor.2021.313576.2075> .



مقایسه تطبیقی غم غربت در شعر محمدرضا شبیبی و میرزاده‌ی عشقی

دانا طالب‌پور^۱

۱. گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

d.talebpour@ut.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	غم غربت یا نوستالژی یکی از واژه‌های پرکاربرد ادبیات است که در فارسی معادل، دل‌تنگی و بازگشت به گذشته است. احساس تنهایی، ناتوانی، نارضایتی از وضعیت جامعه، از مهمترین مؤلفه‌های آن هستند. به دلیل شرایط مشابه سیاسی - اجتماعی قرن بیستم در کشور ایران و عراق، بن‌مایه‌های مشترکی میان مضامین ادبی آنها وجود دارد. محمدرضا شبیبی و میرزاده عشقی؛ دو شاعر برجسته‌ی ایران و عراق، از بن‌مایه‌های همسوی فراوانی در زمینه ادبیات نوستالژیک برخوردارند. در مقاله حاضر، با تکیه بر روش توصیفی - تحلیلی و مکتب تطبیقی آمریکایی، ابتدا به استخراج بن‌مایه‌های ادبیات نوستالژی پرداخته شد، سپس با مقایسه آنها برخی نتایج حاصل شد: هر دو شاعر وقتی تحقق ارزش‌های جامعه را به دلیل نبود همراهان رفیق، ناممکن می‌بینند، دچار ناکامی و مرگان‌اندیشی شده و غم غربت به آنها دست می‌دهد. از دیدگاه آنها بازگشت به گذشته تاریخی و جامعه آرمانی، رمز بازبازی هویت کشور است. عشقی برخلاف شبیبی به فردایی امیدوار است که صلح و دوستی همه جا را فرا می‌گیرد و بساط ظلم و نفاق برچیده شود.
تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۸/۲۷	
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۰۵/۱۱	
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۵/۱۶	
تاریخ انتشار: ۱۴۰۱/۱۱/۱۰	

کلیدواژه‌ها:

محمدرضا شبیبی، میرزاده‌ی

عشقی، نوستالژی، آرکائیسیم،

آرمان‌گرایی

استناد: طالب‌پور دانا. "مقایسه تطبیقی غم غربت در شعر محمدرضا شبیبی و میرزاده عشقی". پژوهش ادبیات معاصر جهان ۲۷، ۲، ۱۴۰۱، ۱۱۷۲-۱۱۹۸.

DOI: <http://doi.org/10.22059/jor.2021.313576.2075>



© نویسنده‌گان.

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

۱. مقدمه

اوضاع سیاسی، اجتماعی و کلا وضع زندگی انسان‌ها در ایجاد حس غربت مؤثر است. شاعران عرب و ایرانی از دیرباز تحت تأثیر شرایط ناخوشایند تاریخی، سیاسی، اجتماعی و شخصی به مایه‌های حسرت و بدبینی تمایل پیدا کرده‌اند و احساس غریبی را با شعر خود درآمیخته‌اند.

«به طور کلی، هر گاه فرد در ذهن خود به گذشته، رجوع کند و با مرور آن دچار نوعی حالت غم و اندوه توأم با حالت لذت سکرآور شود، دچار نوستالژی شده که در زبان فارسی آن را غالباً غم غربت و حسرت گذشته تعبیر کرده‌اند.» (مرادی ۴۳).

«نوستالژی (nostalgia) واژه‌ای فرانسوی است، به معنای حسرت گذشته، میل به بازگشت به خانه و کاشانه و احساس غربت. این لفظ برگرفته از دو سازه یونانی (nosjos)، به معنای بازگشت و (algos)، به معنای درد و رنج است.» (پورافکاری ۱۰۱۱)

در فرهنگ واژه‌های دخیل آمده است: «نوستالژی دلنگی دوری میهن، درد دوری میهن» (باطنی، ۱۱۳) و همچنین به معنای: «فراق، درد دوری، درد جدایی، احساس غربت، غم غربت، حسرت گذشته، آرزوی گذشته» (آریان‌پور ج ۴: ۳۵۳۹) آمده است.

اسباب و عوامل غم غربت چنانچه جامعه‌شناسان معتقدند، فراوان است از جمله؛ احساس تنهایی، نارضایتی از روابط اجتماعی، خشم از سرشت سردمداران حکومت، احساس ضعف و ناتوانی و عدم اعتماد، اگر چه ممکن است همه این اسباب در فردی وجود نداشته باشد.» (مرادی، ۴۳). مهمترین مؤلفه‌های غم غربت عبارتند از:

۱. دلنگی برای گذشته. ۲. گرایش مفرط به بازگشت به وطن. ۳. بیان خاطرات همراه با افسوس و حسرت. ۴. پناه بردن به دوران کودکی و یاد حسرت آمیز آن. ۵. اسطوره پردازی. ۶. آرکائیسیم (باستان گرایی). ۷. پناه بردن به آرمانشهر. (عالی عباس آباد ۱۵۷)

در این میان، به دلیل موقعیت سیاسی - اجتماعی مشترک میان کشور ایران و عراق در قرن بیستم، بن‌مایه‌های مشترکی میان مضامین ادبی شاعران آنها وجود دارد. از جمله شاعران مشهور و هم عصر رمانتیسیم این دو کشور که بن‌مایه‌های ادبی مشترکی میان آنها یافت می‌شود، محمدرضا شبیبی و میرزاده عشقی هستند. حسرت بر گذشته، غم غربت، آرمان‌گرایی و ... از مهمترین مضامین رمانتیسیم در اشعار آنها می‌باشد که پیوند تنگاتنگی با موضوع نوستالژی دارد. طرح موضوع نوستالژی (غم غربت) در شعر آنها، علت‌های گوناگونی دارد که مستقیماً با زندگی، سرگذشت و احوالات روحی آنان و شیوه برخوردشان با جهان و تمدن

کنونی و نگاه تیزبینانه آنان ارتباط دارد. این تحقیق به دنبال آن است به بررسی برخی مؤلفه‌های اثرگذار در ایجاد حس نوستالژیک در اشعار آنها و تأثیر و تأثرات میان آنها اشاره کند و به سؤالات زیر پاسخ دهد:

۱. مهمترین مؤلفه‌های ادبیات نوستالژی در اشعار دو شاعر چیست؟

۲. وجوه اشتراک و افتراق دو شاعر در پرداختن به این مضامین چیست؟

فرضیه‌های تحقیق

- با توجه به بررسی‌های انجام‌شده، مؤلفه‌های ایجاد حس نوستالژی در اشعار دو شاعر دیده می‌شود.

- در اشعار دو شاعر زمینه‌های مشترکی از نوستالژی دیده می‌شود.

- هر دو شاعر، به دلیل اوضاع نابسامان جامعه، احساس تنهایی و غم غربت در میان افراد جامعه دارند.

اهداف تحقیق

یکی از مهمترین اهداف این تحقیق ریشه‌یابی علل و عوامل ایجاد حس نوستالژیک در اشعار دو شاعر و کشف مضامین مشترک میان افکار و اندیشه‌های دو شاعر ایران و عراق به منظور گسترش افق تحقیق، در معرض دید خوانندگان است.

پیشینه تحقیق

در مورد محمدرضا شبیبی و میرزاده عشقی، تاکنون تحقیقات متعددی صورت گرفته است که به برخی از آنها اشاره می‌شود: ابوالحسن امین مقدسی و تغرید زعیمان، در مقاله‌ی «بررسی تطبیقی هویت ملی در اشعار محمدرضا شبیبی و محمدتقی بهار»، به بررسی برخی ابعاد هویت ملی در اشعار دو شاعر پرداخته‌اند. (۱۳۹۸). علی جابر المنصوری در پایان‌نامه‌ی «محمدرضا الشیبی ومكانته الأدبیه بین معاصریه»، (۱۹۸۲م) و قصی سالم علوان در کتاب «الشیبی شاعرًا» (۱۹۷۵م) و محمدرضا مزرعه پایان‌نامه‌ی «زندگی محمدرضا شبیبی و اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی وی» (۱۳۸۹) و نگار دریا آزر «بررسی مضامین دیوان محمدرضا الشیبی» (۱۳۹۰). در این آثار، نویسندگان به بررسی ابعاد مختلف زندگی سیاسی-اجتماعی دو شاعر و مضامین اشعار آنها اشاره کرده‌اند.

طاهره حیدری و ابوالحسن امین مقدسی، مقاله‌ی «بررسی و تحلیل ابعاد فرهنگی مقابله با غرب در اشعار حافظ ابراهیم و محمدرضا شبیبی» (۱۳۹۵). در این مقاله نویسندگان به بررسی

و تحلیل ابعاد فرهنگی مقابله با غرب در اشعار دو شاعر پرداخته‌اند. أحمد حامد الشربتی در کتاب «الشیبی فی حکمه وأمثاله ونماذج من أغراضه الشعرية» (۱۹۸۶م)، به دسته‌بندی برخی مضامین حکمی و زهدی و موضوعات ناب اخلاقی در اشعار شاعر پرداخته‌است.

زهره نجفی و رؤیا هاشمی‌زاده در مقاله‌ی «بررسی نوستالژی در اشعار میرزاده‌ی عشقی» (۱۳۹۴) به برخی زمینه‌های نوستالژی سیاسی، عرفانی، تاریخی در اشعار شاعر پرداخته‌اند. فاطمه مدرّسی و علی صمدی در مقاله‌ی «تأثیر رمانتیسم در آثار میرزاده‌ی عشقی» (۱۳۹۱) به بررسی برخی زمینه‌های رمانتیسم در اشعار شاعر پرداخته‌است. علی بالی در پایان‌نامه‌ی «مقایسه‌ی زمینه‌های یأس فلسفی در اشعار میرزاده‌ی عشقی، ایرج میرزا، ملک‌الشعرای بهار، اخوان ثالث و هوشنگ ابتهاج» (۱۳۹۲) به سیر برخی زمینه‌های یأس فلسفی حاکم بر شاعران عصر مشروطه تا سده‌های اخیر از جمله، مرگ‌اندیشی و بدبینی و خیال‌پردازی و ... پرداخته‌است. مینو بیطرفان و رضا بیطرفان در مقاله‌ی «بازتاب مفهوم وطن در شعر میرزاده‌ی عشقی» (۱۳۹۱) به ابعاد سیاسی- اجتماعی جلوه‌های وطن‌دوستی در اشعار شاعر، پرداخته‌اند.

بنابراین با توجه به سوابق گذشته، پژوهش حاضر در ردیف اولین آثاری است در زمینه‌ی تطبیق بین اشعار دو شاعر صورت گرفته و نو به حساب می‌آید.

روش پژوهش و چارچوب نظری

با توجه به ماهیت پژوهش‌های حوزه‌ی علوم انسانی، پژوهش حاضر با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای و سندکاوی و شیوه‌ی توصیفی - تحلیلی صورت گرفته است که با استخراج ابیات شعری همسان در زمینه‌ی ادبیات نوستالژی، به تحلیل مضامین آنها پرداخته‌است.

همچنین با توجه به ماهیت تطبیقی این پژوهش و وجود مکاتب تطبیقی متعدد، از میان آنها مکتب تطبیقی آمریکا مبنا قرار گرفته است که اصل تشابه و همانندی را بدون توجه به موانع سیاسی، نژادی و زبانی، تاریخی ملاک عمل قرار می‌دهد. بر اساس این مکتب، - برخلاف مکتب فرانسوی- بررسی تطبیقی نباید در روابط تاریخی محصور بماند؛ زیرا پدیده‌های بسیار ارزشمند مشابهی در زبان‌ها یا انواع ادبی رایج در جهان وجود دارد که با یکدیگر پیوند تاریخی ندارند و ادبیات را نمی‌توان در تاریخ ادبیات محدود کرد و نقد ادبی و ادبیات معاصر را از آن دور کرد. (مکی، ۱۹۶). روش این مکتب نقد مستقیم و بی‌واسطه‌ی ادبیات بدون تکیه بر آثار ادبی خاص و زمینه‌ی تاریخی آنها - برخلاف مکتب فرانسوی- است. این مکتب زبان را عامل تمییز یک ادبیات از ادبیات نمی‌داند، بلکه مرزهای ملی را مهم‌ترین عامل جدایی می‌داند

در این مکتب حیطة ارتباطات و تأثیرات ادبی، یکی از زمینه‌های عمده پژوهشی در ادبیات تطبیقی دانسته می‌شود، منتها از منظری فراخ‌تر؛ بدین سان که در بر یافتن مدرک تاریخی و شواهد اثبات‌گرایانه اصرار نمی‌شود و قبول می‌شود که برخی شباهت‌ها بین آثار ادبی، ناشی از روح مشترک همه انسان‌ها است و بیش‌تر بر آن است که ادبیات به عنوان پدیده جهانی و در ارتباط با سایر شاخه‌های دانش بشری و هنرهای زیبا معرفی شود. (شرکت مقدم ۶۲-۶۴)

بنابراین پژوهش‌های ادبیات تطبیقی در این مکتب، هر پژوهشی که به مقایسه میان ادبیات و دیگر هنرها می‌پردازد و یا هر رابطه‌ای که درباره ادبیات و سایر پژوهش‌های علوم انسانی بحث می‌کند، بررسی می‌کند. مطابق این دیدگاه موضوعاتی چون؛ ادبیات و روان‌شناسی از پژوهش‌های ادبیات تطبیقی به شمار می‌رود. (سیدی ۲۴).

معرفی محمدرضا شبیبی و میرزاده عشقی

محمدرضا شبیبی

محمدرضا، فرزند اول جواد شبیبی در روز دوشنبه مصادف با ۶ ایار سال ۱۸۸۹م (۱۲۶۷ش/ ۱۳۰۶ق)، در شهرک «حی البراق»؛ یکی از شهرک‌های قدیمی نجف دیده به جهان گشود. (شناوه ۲۱). شبیبی از چهره‌های برجسته جنبش فکری و نهضت ملی در کشور عراق (بطی، ۲۰۱۷: ۱۰۰/۱) و از جمله شخصیت‌هایی است که نقش مؤثری را در تمام دوران تحولات سیاسی عراق از جمله زمان حکومت عثمانی، دوران اشغال بریتانیا، دوران پادشاهی و سال‌های تحت الحمایگی و حتی در زمان تأسیس جمهوری کنونی عراق بازی کرده است. (غزای عمران، almadasupplements.net). و به عنوان نماینده عراقی‌ها برای رساندن صدای آنها به خارج از عراق عمل می‌کرد. (علوان ۱۱). وی یکی از غیورترین افرادی بود که پیرامون شهرستانی و حرکت مشروطه‌خواهی حلقه زده بودند و در کنار مشروطه‌خواهان در مقابل مستبدین عصر ایستادند. (الخاقانی، ج ۹: ۷). علاوه بر نقش سیاسی و میدانی، به سمت‌های گوناگونی دست یافته‌بود. از جمله؛ رئیس انجمن «نادی القلم» (تأسیس ۱۹۳۲)، رئیس مجلس سنا (۱۹۳۵)، مجلس نمایندگان (۱۹۴۴)، رئیس جبهه اتحاد ملی، وزارت آموزش و پرورش (از سال ۱۹۲۴-۱۹۴۸). (غزای عمران، www.almadasupplements.net).

علاوه بر مقالات و تحقیقات متعددی که از وی در روزنامه‌ها و مجلات علمی عراق انتشار یافته است، از او حدود چهل اثر به صورت چاپی و غیر چاپی نیز باقی مانده‌است. وی سرانجام در سال ۱۹۶۵م در بغداد دیده از جهان فرو بست. (علوان ۷۸)

میرزاده عشقی

سید محمد رضا میرزاده عشقی، در سال ۱۲۷۲ هـ ش (۱۳۱۲ هـ ق / ۱۸۹۳ م در شهر همدان متولد شد. در آغاز سن ۱۵ سالگی به اصفهان رفت، سپس برای اتمام تحصیلات به تهران آمد، بیش از سه ماه نگذشت که دوباره به همدان بازگشت، سپس عازم پایتخت شد، در اوایل جنگ بین‌المللی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸ میلادی) عشقی به هواخواهی از عثمانی‌ها پرداخت (عشقی ۵-۶)

«وی یکی از گویندگان نامی صدر مشروطیت است که در راه حبّ وطن و بیان حقیقت فداکاری کرده‌است.» (همان ۲۸). به عقیده بسیاری از مورخین، عشقی از مهمترین روشنفکران مولود روشنگری پس از مشروطه بود. عشقی چند سال آخر عمرش را در تهران به سر برد. وی گاه‌گاهی در روزنامه‌ها و مجلات، اشعار و مقالاتی منتشر می‌ساخت که بیشتر جنبه وطنی و اجتماعی داشت، چندی هم روزنامه «قرن بیستم» را با قطع بزرگ در چهار صفحه منتشر می‌کرد که امتیازش به خود او تعلق داشت لیکن عمر روزنامه‌نگاریش مانند خود او کوتاه بود. (همان ۶) و سرانجام در پنج‌شنبه آخر ماه ذی‌قعدة ۱۳۴۲ (هـ ق) (۱۳۰۳ ش / ۱۹۲۴ م) در خانه خویش، هدف گلوله قرار گرفت و در ۳۱ سالگی جان به جان آفرین تسلیم کرد. در ادامه با تکیه بر داده‌های به دست‌آمده، به بررسی و تطبیق مهمترین مضامین غم غربت در اشعار دو شاعر می‌پردازیم.

۲. بحث و بررسی

در این قسمت به بررسی و تحلیل مضامین غم غربت در اشعار محمدرضا شبیبی و میرزاده عشقی پرداخته می‌شود:

یاد حسرت‌آمیز جوانی و مرگان‌اندیشی

شاعران معاصر دل‌گرفتگی‌ها و آزرده‌گی‌های ناشی از محیط و زمان فعلی را در لابلای اشعار خود گنجانده‌اند. یکی از مقوله‌هایی که به صورت مکرر در اشعار بیشتر شاعران معاصر دیده می‌شود، ابراز حسرت و اندوه نسبت به جوانی از دست‌رفته است؛ زیرا استعدادها، جوانی، هرگز قابل بازگشت نیست و نگاه به گذشته و تأسف بر از دست‌دادن فرصت‌ها، اندوه پیری را گران‌تر و ناگوارتر می‌کند. حسرت بر ایام جوانی و یاد پیری و مرگ، یکی از زمینه‌های نوستالژیک شعر شبیبی و میرزاده عشقی است.

محمدرضا شبیبی، با یاد ایام جوانی هدر رفته‌ی خود، ناراحت و غمگین می‌شود و چنین می‌گوید:

جَنَيْتُ شَبَابِي فِي بِلَادِي كَمَا جَنَيْتُ
عَلَى الْقَلْبِ أَهْوَالَ الْبِلَادِ فَشَابَا^۱
(الشبیبی ۵)

لَمْ يَبْقَ لِي إِلَّا الشَّبَابُ وَإِنَّهُ
دَيْبَاجَةٌ ضَمِنَ الْأَسَى إِخْلَاقَهَا^۲
(همان ۳)

حسرت بر نیروی از دست رفته‌ی جوانی در شعر شبیبی بیش از آن که دلایل شخصی داشته باشد، جنبه‌ی اجتماعی داشته و ناشی از سهمگین بودن حوادث کشور، خطیر بودن بار مسئولیت اجتماعی او و شکست امیدها و آرزوهایی است که شاعر برای اصلاح اوضاع اجتماعی کشور خود به آنها دلبسته بود، در این حالت است که شاعر با دیدن موی سیاه خود که به تدریج در حال سپیدشدن است، به یاد آن نیروی عظیم جوانی و شادابی آن روزگاران که در راه اصلاح وطن ناکام مانده‌است، افسوس خورده و بر آن می‌گریزد:

فَارْسَلْتُ فِيهِنَّ الْأَمَانِي فَأَخْفَقْتُ
وَقَفْتُ عَلَيْهَا أَنْكُتُ الْأَرْضِ
وَاجِمًا
أَصْعَدُ أَنْفَاسِي بِيَوْمٍ لَوْافِحًا
فَلَمْ أَنْتَفِسْ زَفْرَةً، بَلْ حُشَانَشَةً
وَسَرَحْتُ فِيهِنَّ الرَّجَاءَ فَخَابَا
وَأَضْرَبُ فِي خَدِّ الصَّعِيدِ مُرَابَا
وَأَنْدُبُ أَجْفَانِي لَهُنَّ سَخَابَا
وَلَمْ أَبْكُ دَمْعًا بَلْ بَكَيتُ شَبَابَا^۳

أُبْضِحُكَ وَخَطَّ الْمَشِيبِ وَقَدْ مَضَى
- عَلَى حَسْرَاتٍ مُبْكِيَاتٍ- شَبَابُهُ؟
(همان ۶)
(همان ۱۰۸)

زندگی به قدری برای وی سخت و سیاه است که گاه متنبی‌وار از مرگ استقبال می‌کند^۵ و آن را راه خلاصی برای رهایی از غم و اندوه جانکاه می‌داند؛ به طور کلی، وقتی انسان تمام درها را به سوی خود بسته می‌بیند و از یافتن راهی برای رهایی از درد و رنج مأیوس می‌گردد، مرگ را، راه درمانی برای رهایی از این زندگی سخت می‌بیند:

وَجَدْتُ الْمَوْتَ هَيْئًا غَيْرَ صَعْبٍ
لَأَنَّ الْعَيْشَ صَعْبٌ غَيْرُ هَيْئٍ^۶
(همان ۱۵۲)

حَيَاتِي هَذِهِ لَيْلٌ

إِذَا مِتَّ غَدًا يُجَلَىٰ^۷

(همان ۱۲۷)

وَمَا الْمَوْتُ إِلَّا صِحَّةٌ مُّعْنَوِيَّةٌ

لِمَنْ شَاءَ أَنْ يَقْضِيَ الْحَيَاةَ سَقِيمًا^۸

(همان ۱۰)

عشقی نیز مانند شبیبی روزگار سخت و سیاهی داشته است. روزگار کوتاهش در تنگدستی و پریشانی و نابسامانی گذشت. آثار او پر است از یأس و بدبینی و بیزاری از زندگی و آرزوی مرگ و رهایی؛ به طوری که صبغه این یأس و نومیدی در خلال اشعار و مقالات انتقادی‌اش، پررنگ و پرسامد است. (بالی، ۱۲۱). وی مانند شبیبی در اوان جوانی احساس پیری و سرشکستگی کرده و صریحا مرگ را بر زندگی توأم با سختی ترجیح می‌دهد، اما دامنه این موضوع در شعر وی نسبت به شبیبی گسترده‌تر و برجسته‌تر است؛ به طوری که در لابلای مضامین سراسر اندوه دیوان عشقی به موارد فراوانی از این مضامین بر می‌خوریم که وی مرگ را راه خلاص از زندگی ذلت‌بار خویش می‌داند. نمونه آن ابیات زیر است:

باری از این عمر سفله سیر شدم تازه جوانم ز غصه پیر شدم
پیر پسند ای عروس مرگ چرائی من که جوانم چه عیب دارم بی‌پیر
زود به من هر چه می‌کنی، بکن ای دهر! آنچه ز دست آید، مباد کنی دیر!
(عشقی ۳۴۲)

هر دو شاعر، به دلیل اوضاع نابسامان جامعه، بعد از مدتی وقتی از دگرگونی اوضاع و تغییر و تحول مثبت مأیوس می‌شوند، هر دو به این نتیجه می‌رسند که مرگ با عزت را بر زندگی ذلت‌بار ترجیح دهند و آن را راه خلاص و درمانی برای رهایی از بودن بدانند اما آنچه را می‌توان در تفاوت نگاه دو شاعر نسبت به مرگ ملاحظه کرد این است که سختی‌های زندگی سبب شده تا عشقی با تمام وجود به نیستی برسد و از زندگی خود سیر شود، تا آنجا که هزار بار آرزوی مرگ می‌کند و آن را مایه خوشبختی می‌داند و به آن با دیدی مثبت می‌نگرد:

هزار بار مرا، مرگ به از این سختی است برای مردم بدبخت، مرگ خوشبختی است!
گذشت عمر به جان‌کندن، ای خدا مردم! ز دست این همه جان‌کندن، این چه جان سختی است؟
رسید جان به لبم، هر چه دست و پا برون نشد دگر، این منتهای بدبختی است!

کردم

(همان ۳۷۳)

اما بارقه‌های امید و روشنایی هنوز در وجود شبیبی خاموش نشده و گاه دچار تناقض‌گویی و ترس از مرگ می‌شود و دیدی منفی نسبت به مرگ دارد. در نظرگاه او مرگ مانند شخص سرزده‌ای است که در غفلت انسان بر او وارد می‌شود و یکباره تمام لذت‌ها و خوشی‌های زندگی را از کام وی ربوده و تباہ می‌سازد. بیت زیر گویای این حقیقت است:

ما المَوْتُ إِلَّا زَائِرٌ غَيْرَ آتِهِ

مُخَرَّبٌ آثَارٍ وَهَادِمٌ لِدَاتٍ^۱

(الشیبیبی ۱۱۴)

آرکائیسیم (باستان‌گرایی)

«آرکائیسیم یا باستان‌گرایی به معنای درآمیختن اصطلاحات، واژه‌ها و ترکیب‌های کهن با زبان امروز است و هنگامی که در جهت بازسازی فضای گذشته به کار رود و موجب دل‌تنگی و حسرت شود، از عناصر قابل بحث در نوستالژی به شمار می‌رود.» (کادن ۳۹)

«نوستالژی از دیدگاه آسیب‌شناسی روانی، به رؤیایی اطلاق می‌شود که از درون گذشته پر اقتدار نشأت بگیرد. گذشته‌ای که دیگر وجود ندارد و بازسازی آن ممکن نیست.» (شریفیان ۲۰۷)

مهمترین علل عشق به گذشته، احساس غربت و نارضایتی از حال است که شاعر را به گذشته پیوند می‌دهد. همچنین مقابله و معارضه و ناهمگونی فکری و روحی شاعر یا نویسنده با عصر خویش، او را به گذشته می‌کشاند. احساس بازگشت به گذشته و بازیابی هویت قبلی، معمولاً در مواقعی ایجاد می‌شود که یک گسست سیاسی، اجتماعی، فکری و فرهنگی در جامعه ایجاد شود. حس سنت‌گرایی برای گذشته معمولاً در شعار «بازگشت به خویش» بروز می‌کند. حس دل‌تنگی برای گذشته، گاه عمق بیشتری می‌یابد و منجر به نوعی حس مشترک انسانی می‌شود. این نوع نوستالژی را می‌توان نوستالژی نسبت به «اصل انسانیت» نامید. (شریفیان ۴۳).

محمدرضا شبیبی و عشقی با دیدن اوضاع و احوال کشور خود دچار نوعی سرگشتگی و حیرت شده‌اند. دلیل آن این است که افراد ملت از ارزش‌های دیرینه خود فاصله گرفته‌اند. آنها تلاش می‌کنند تا شکاف موجود بین ارزش‌های قدیم و جدید را برای فرزندان ملت خود بازگو کنند و آنها را به گذشته شیرین و پرافتخارشان که اکنون تحت تأثیر عوامل نابسامان داخلی و خارجی قرار گرفته‌است، متوجه کرده تا روح حماسه را در آنها برانگیزانند و بتوانند هویت خود را بازیابی کرده و در مقابل ظلم و ستم و استعمارگری بایستند. چرا که قدرت استعمارگر، پس از سرکوب جلوه‌های فرهنگ بومی در پی جایگزین کردن تمدن ملت استعمارزده با تمدن برتر و قدرتمند خویش برمی‌آید و تلاش می‌کند این باور را به ذهن ملت تحت سلطه‌ی خویش تزریق کند که برای نیل به پیشرفت و دستیابی به جامعه‌ای شکوفاتر، محتاج تقلید از الگوهای اروپایی است از این‌روی، باید به صورت شفاف و روشن اظهار کرد که قدرت‌های استعمارگر، برخلاف ادعاهای خود به دنبال متمدن ساختن مستعمرات خویش نبودند، بلکه می‌خواستند تمدن خود را بر آن جوامع غالب سازند. (رضوان طلب و مهرابی ۴۰۳)

شبیبی در قصاید گوناگونی به این ارزش‌ها دعوت کرده‌است. در ابیات زیر خواب و غفلت فرزندان ملت خود را در برابر سایه خفت و خواری ناشی از نفوذ بیگانگان و سیطره دشمنان داخلی مورد سرزنش قرار داده و آنان را به گذشته‌ای متوجه ساخته که در علم و ادبیات سرآمد بوده‌اند؛ به امید آن که با تکیه بر آنها به بازیابی هویت اصیل خویش، بپردازند و بتوانند وضعیت کنونی کشور را بهبود بخشند:

لَا نَظْرَةَ لِلدَّارِجَاتِ غُهُودُهُمْ هَلُمَّا نَحْيِيَهُمْ رُفَاتًا رَمِيمَةً نُسَاهِدُ أَرْوَاحًا لَهُمْ أَبَدِيَةً مَتَى أَيْهَا السُّعْفُ الْوَجُوهُ أَرَى لَكُمْ وَيَا نَوْمًا عَنِ عَالِمٍ لَمْ تَنْسَمْ بِهِ سُبَاتٌ رُقُودِ الْكَهْفِ أَحْيَيْتُمُوهُمْ	لِنَشْهَدَ آدَابَ أَلَهُمْ وَعُغْلُومًا وَلَكِنَّ مَتَى حَيَّا الرَّمِيمِ رَمِيمًا وَنَنْدُبُ أَرْوَاحًا لَنَا وَجُسُومًا وَجُوهًا أَفَاضَتْ نَضْرَةً وَنَعِيمًا خَطُوبٌ وَلَمْ تَرَفُقْ بِنَا لِنُنِيمَا وَجَدَّدْتُمْ كَهْفًا لَهُمْ وَرَقِيمًا ^۱
--	---

(الشبیبی ۱۰)

همین طور زمانی که دمشق به دست نیروهای بریتانیا افتاد، برای بیدار کردن افراد ملت در مقابل اشغالگران، به وصف رشادت‌های برخی شخصیت‌ها و قبایل شجاع عربی

در طول تاریخ پرداخت. از جمله؛ قبیله «آل حمدان»، که سالیان طولانی در برابر تحریکات روم ایستادند یا «صلاح‌الدین ایوبی» که در جنگ‌های صلیبی نقش خوبی بازی کرده‌است یا «محمد» و «مراد» که روم را از کشورهای اسلامی خارج کرده و قسطنطنیه (استانبول کنونی) را فتح کردند و همین طور به مدح برخی سوارکاران عرب مانند «عنتره»، «آل لخم»، «آل محرق» و «ایاد» پرداخت که در شجاعت بی‌نظیر بودند. و یا به یاد شهر باستانی بابل در کنار رود فرات که زمانی مهد تمدن بشری بوده‌است، احساس تأثر و تأسف می‌کند و به توبیخ و سرزنش فرزندان خود می‌پردازد؛ چرا که آنها جانشینان خوبی برای حفظ دستاوردهای پیشینیان خود نبوده‌اند و باعث از دست‌رفتن سرمایه‌ها و میراث کهن کشور شده‌اند:

فِيمَا تُحَاوِلُ غَارَةً وَطِرَادُ حَنَمٌ عَلَيْكَ كَمَا بُدِّتَتْ تُعَادُ وَمَصَانِعُ الْخُلَفَاءِ وَالْأَسْدَادُ وَمُشْتَبِدِيهِ بِمَا أَتَوْهُ وَشَادُوا وَالْفَاتِحَانَ مُحَمَّدًا وَمُرَادُ فِي اللَّهِ جِدُّ دَائِمٌ وَجِهَادُ مَا هَكَذَا تُسْتَجِبُ الْأَوْلَادُ بِنَسِ الْبُنُونَ وَنِعْمَتِ الْأَجْدَادُ نَارًا وَنَارَ الْأَخْرَيْنَ رَمَادُ فِينَا وَوَالِدُ عَنْتَرٍ شَدَادُ لَا الْخَيْلُ تَعْصُمُهَا، وَلَا الْأَجْنَادُ فِيهَا لَهَاتِيكَ التُّغُورِ سِدَادُ لَحْمٌ وَالْأَلْ مَحْرَقٌ وَإِيَادُ ^{۱۱}	بِأَيُّهَا الْجَيْلُ الطَّرِيدُ كَمْ انْقَضَتْ وَعَدَتْ بَعْرِيَّتِكَ الرُّوَاهُ وَإِنَّهُ مِمَّا أَضَعْتُمْ مِنْ تَرَاثِ بَابِلُ لَمْ تَخْلُقُوا بَنِي السَّدِيرِ بِمَا بَنَى رُزْيَ الصَّلَاحِ صَلَاحِ دِينَ مُحَمَّدِ الذَّاهِبُونَ مَضَى لَنَا بَذَاهِبِهِمْ حُنَا ذِمَامِ الْفَاتِحِينَ وَعَهْدِهِمْ إِنَّا بِمَا نَجْنَى وَهُمْ فِيمَا جَنَوْنَا كَانَتْ حِفَانُظُ يَعْرُبُ إِنْ صَوْلِيَتْ إِنِّي يَذْكُرُنِي الشَّهَامَةَ عَنْتَرُ غَدَتِ الْعَوَاصِمُ خَطَّةً مَغْرُوزَةً لَا (آلِ حَمْدَانَ) وَلَا أَيْامُهُمْ وَيَهْزُنِي عَصْرُ الْعِرَاقِ تَسْوُسُهُ
--	--

(همان ۳۵)

در قصیده دیگری با عنوان «دجله و فرات»، نیز شاعر با به یاد آوردن گذشته کشور عراق که زمانی مایه فخر و عظمت بوده، دچار حزن و اندوه شده و آه حسرت و ناله خود را در تأسف بر ارزش و اعتبار از دست‌رفته کشور، برمی‌آورد، استفاده از حرف مدّ (آ) در دو بیت زیر نشان‌گر اوج حسرت و غم شاعر است:

كُنْتُ - يَا لَآ - رَجَعْتُ مَهْبِطَ ذَلَّةٍ كَعْبَةً، لِلْمَحَامِدِ الْغُرِّ قِبْلَةً ^{۱۲}	آه اَرْضَ الْعِرَاقِ مَهْبِطَ عِزِّ كُنْتُ لِلْمَجْدِ وَجْهَةً، لِلْأَمَانِي
---	---

(الشیبی ۵۵)

عشقی نیز مانند شبیبی به یاد شکوه از دست رفته کشور و پیشینه تاریخی آن، حسرت و ناله سر می‌دهد و راه حل شکاف موجود و به خود آمدن ملت را در بازگشت به گذشته و احیای «هویت دیرینه ملی» می‌داند. وی در منظومه «در ویرانه‌های مداین تیسفون»، که یکی از نخستین نمایش‌نامه‌های منظوم (اپرا)ی وی به شمار می‌رود، به قلم خود می‌نویسد: «این گوینده به سال ۱۳۳۴ کوچی (هجری قمری) در حین مسافرت از بغداد به موصل، ویرانه‌های شهر بزرگ مدائن (تیسفون) را زیارت کردم. تماشای ویرانه‌های آن گهواره تمدن جهان، مرا از خود بی‌خود ساخت. این اپرای رستاخیز نشانه دانه‌های اشکی است که بر روی کاغذ به عزای مخروبه‌های نیاکان بدبخت ریخته‌ام.» (عشقی ۲۳۱) عشقی در این منظومه بر یاد گذشته غرورآفرین ایران و عظمت و اعتبار و سربلندی ایران در عهد باستان مویه می‌کند. این منظومه از پنج خواننده تشکیل می‌شود: خواننده اول: میرزاده عشقی با لباس سفر در ویرانه‌های مدائن، خواننده دوم: خسرو دخت با کفن، خواننده سوم: داریوش، خواننده چهارم: سیروس، خواننده پنجم: انوشیروان، خواننده ششم: روان شاد زرتشت. در ابتدا، میرزاده عشقی وارد شده با کمال حیرت در کار تماشای پرده و در حال تأثر و آه کشیدن، با آهنگ مثنوی می‌خواند:

این در و دیوار دربار خراب	چیست یا رب وین ستون بی‌حساب
زین سفر گر جان بدر برم دگر	شرط کردم ناورم، نام سفر
اندرین بیراهه، وین تاریک شب	کردم از تنهایی و از بیم، تب
گرچه حال از دیدن این بارگاه	شد فراموشم، تمام رنج راه
این بود گهواره ساسانیان	بنگه تاریخی ایرانیان
قدرت و علمش چنان آباد کرد	ضعف و جهلش این‌چنین برباد کرد!
ای مداین از تو این قصر خراب!	باید ایرانی ز خجلت گردد آب!
وی بعد از خواندن این مثنوی دست به پیشانی گذارده، پس از مدتی تأسف خوردن و آه کشیدن، می‌نشیند و با آواز سه‌گانه قفقاز، این غزل را می‌خواند:	

ز دلم دست بدارید که خون می‌ریزد

قطره قطره، دلم از دیده برون می‌ریزد

کنم ار درد دل، از تربت اهخامنشی
 آبروی و شرف و عزت ایران قدیم
 مکن ایرانی امروز به فرهاد قیاس
 نکبت و ذلت و بدبختی و آثار زوال
 برج ایف ز صنایع «گل و گلوا» گل
 تخت جمشید ز بی حسی ما بر سر جم
 در مداین که سلاطین همه ماتم زده‌اند
 پرده‌ی ماتم شاهان سلف «عشقی» دید

از لحد بر سر آن سلسله خون می‌ریزد
 نکبت و ذلت ایران کنون می‌ریزد
 شرف لیدر احزاب جنون می‌ریزد
 از سر و پیکر ما مردم دون می‌ریزد
 بر سر مقبره‌ی ناپلئون می‌ریزد
 خشت با سرزنش از سقف و ستون می‌ریزد
 تسلیت از فلک بوقلمون می‌ریزد
 کانچه در پرده بد، از پرده برون می‌ریزد
 (عشقی ۲۳۱-۲۳۴)

در ادامه، وی نسبت به اجداد گذشته خود و مفاخر و شکوه آنان غبطه می‌خورد و امید دارد که روزی اجداد او سر از خاک برآورند و بتوانند کشور را از این وضعیت کنونی نجات بخشند:

اجداد من از تاجوران کی و ساسان
 همه در غم و فسوس
 داریوش بر سر زنان است
 این خرابه قبرستان نه ایران ماست
 دستی به سر از مویه همی برزده شیرین

ریزند و بسر خاک غم از ماتم ایران
 مصیبت زده سیروس
 در عزا انوشیروان است
 این خرابه ایران نیست ایران کجاست؟
 و آن گاه دگر دستش بلند است به نفرین
 (همان ۲۳۵)

نکته قابل توجه این است که دلتنگی برای گذشته در بیشتر شاعران، نشانگر نارضایتی آنها از وضعیت موجود است و این موضوع را می‌توان به وضوح در اشعار شبیبی و عشقی ملاحظه کرد تا به وسیله آن بتواند غم و اندوه از دست‌رفتن ارزش‌های ملی و میهنی کشور خود را تسکین بخشند و به هویت اصیل خود بازگردند.

حس غربت در جامعه

حس غربت پدیده‌ای است که در برهه‌هایی که اضطراب، نگرانی و عدم استقرار در اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جوامع وجود دارد افزایش می‌یابد. «غربت اجتماعی یعنی؛ احساس فرد به جدایی از یک یا چند مقوله از مقوله‌های جامعه، همانند احساس جدایی از

دیگران، جدایی از ارزش‌ها و آداب و رسوم رایج در جامعه، جدایی از سلطه سیاسی حاکم و...» (جعفری ۸۵). و گاه با احساس خشم، تمرد، کینه یا طغیان همراه است. (برواسی و همکاران ۱۴۹)

محمد رضا شبیبی و میرزاده عشقی، هر دو از شاعران دردمندی هستند که هر گاه ببینند کشورشان در معرض فساد و ناهنجاری قرار گرفته است، سخت برآشفته می‌شوند. محمد رضا شبیبی خود را اصلاحگر جامعه معرفی می‌کند و اندوه او اندوه حاصل از درد اجتماع و عقب‌ماندگی و فساد جامعه اوست شاید به خاطر تأثیرپذیری از همین اوضاع نابه‌سامان عصر است که او بسیار شکایت می‌کند. وی دارای احساسی دقیق و روحیه‌ای لطیف است؛ از این رو در زندگی خود با دیدن هر ناملایمتی رنج می‌برد. مردمان جامعه، رسالت اجتماعی، فضیلت‌خواهی و هدایت‌گری او را درک نمی‌کنند و او را به جهل و نادانی منسوب می‌کنند و از او فاصله می‌گیرند و بدین ترتیب با تیر سخن‌های نابجای خود بر درد او می‌افزایند و تلاش‌های او را در راه اصلاح وطن هدر می‌دهند. اما با این وجود او راهی جز صبر و صلابت در این راه ندارد و هرگز تسلیم آنها نمی‌شود:

<p>إذا قلتُ: لي حُبُّ الفَضِيلَةِ دَبْدُنُ ولو أنصَفُونِي قِيلَ: إِنَّكَ مُحْسِنُ ومَطْلَبُ فصلِ الخُطَابَةِ أَلْكُنُ فإنِّي على تَضْيِيعِهَا لست آمنُ وأقتلُ فيها الوقتَ، والوقتُ مَثْمَنُ إلَيَّ وما لي غيرَ صبري جَوْشُنُ إذا قيلَ: هذا مارقٌ متَخَوِنُ أمثالهم في الخلقِ والخلقِ معدنُ^{۱۳} (الشبیبی)</p>	<p>أرى دأب قومي في العراق تجنبي كأنِّي مُسِيءٌ بين أظهر جبرتي يقولون مرتاد الفضيلة جاهلُ ومهما أكن منهم على النفس أمانا فكم أتمنى - والأمانى ضلَّة - وكم أتقي نيل المقال مُسَدِّدا وما حال ملآن هدى وأمانة وكم يبتغي مني رفاقي أنني</p>
---	---

(۱۲۹)

دنیای شبیبی با دنیای کسانی که وی انتظار کمک و همراهی از آنها دارد متفاوت است، در دنیای وی ارزش‌های معنوی و اخلاقی از جایگاه برجسته‌ای برخوردار است. درک نشدن اهداف اصیل و معنوی یک رهبر خیرخواه و انواع ناملایمات از جمله زخم‌زبان‌ها، سخنان ناروا، در اشعار وی به وضوح به چشم می‌خورد. موضوعاتی که باعث

شکل‌گیری احساس تنهایی و گوشه‌گیری وی شده است، تا این که غم‌ها بر وی غلبه می‌کند و قلب مهربانی را که بتواند شریک غم‌هایش باشد، نمی‌یابد؛ در نتیجه در جامعه خود احساس غربت کرده و آرزوی زیستن در دیار دیگری دارد:

غریبٌ بهذی الدیارِ طال
اغترابه
منَ الفکرِ والهَمِّ المُبرِحِ زاده
لَقَدْ أَلَفَ الْأَحْزَانَ فَالْغَمُّ
شأنه
فَلَا يَزِدُّهُ أَهْلُهُ وَصِحَابُهُ
وَمِنْ مُرْسَلِ الدَّمْعِ السَّخِينِ شَرَابُهُ
وَقَدْ فَارَقَ الْأَخْدَانَ فَالْهَجْرُ
دأبه^{۱۴}

تَلَقَّتْ يَا رُوحِي وَأَنْتِ غَرِيبَةٌ
عَنِ الْحَيِّ فَاجْتَاذِي

ولا تلتفتي^{۱۵}

(همان ۱۰۷)

عشقی نیز مانند شبیبی به تفاوت میان خود با دوستانش اشاره می‌کند و ارزش انسانی و کمالات موجود در خود را بسی فراتر از آنها دانسته و آنها را فاقد هر گونه شأن و منزلت انسانی می‌داند و همین ذهنیت باعث ایجاد شکاف میان وی و آنها شده است. و زمانی که می‌بیند آنها در راه تحقق ارزش‌های آرمانی جامعه با او همسو نیستند و به دشمن فریبکار وی تبدیل شده و از او فاصله گرفته‌اند، دچار حس غربت و بیگانگی در جامعه می‌شود و آنها را به سان سگ‌هایی می‌داند که با دیدن افراد غریبه، عوعو می‌کنند، بر او هو می‌کشند:

من ای قوم! جنس شما نیستم
نه ازتان فزونم نه ازتان کمم
ولی چون شما، پست و دون و پلید!
هراملیست را بس ز مردم گزند!
من آن آدمی، بر سگان اجنبی
سگ از اجنبی دید، عوعو کند
همین قصه اکنون بود حال من
کسانی که اکنون، مرا هو کنند
چه غم دشمنان گر مرا هو زنند؟
تأسی به خصم دنی می‌کنند!

دو پا دارم، اما دو پا نیستم
که من نیز مثل شما آدمم
جهان آفرین، مرا نافرید
رسیدی همی گفت مردم سگند
چو در قوم غدار فاسق، نبی!
مرا نیز این قوم دون هو کند
که عوعو نمایند، دنبال من
سگند اجنبی دیده، عوعو کنند
ولی دوستان از چه نارو زنند!
به من دوستان دشمنی می‌کنند!

(عشقی ۳۹۶)

در ابیات زیر نیز عشقی از درد رفیقان نیمه‌راه خود که او را در انجام رسالت تنها و بی‌یاور گذاشته‌اند و به صف دشمن پیوسته‌اند، ناله می‌کند و از بدبختی و شوره بختی خود به فلک شکایت می‌برد و در کره‌خاکی خود را غریب و تنها احساس می‌کند:

ما را گذاردند، رفیقان نیــــمــــه راه	این گونه در مخافت و گشتند اسپری
سوی کدام خاک، توانم پنــــاه برد؟	پشت کدام سنگ، توان گشت سنگری؟
این حکم داد کیست که جمعی همی‌کنند!	بر دوست پشت، جانب دشمن مجاوری!

(همان ۳۵۶-۳۵۷)

حسرت بر از دست‌رفتن جامعه آرمانی

جامعه آرمانی نیاز فردی و قطعی هر انسان ایده‌آل است؛ یعنی هر انسان دارای آرمان است و این نشان می‌دهد که اساساً آرزوی داشتن یک جامعه برین در فطرت هر انسان و در وجدان هر جامعه‌ای است و این تجلی روح کمال‌جویی انسان است. (شریعتی ۴۴)

آرمان‌گرایی، میل به رهایی از تنگنای مرز واقعیت‌ها و جهش به سوی افق گسترده و بی‌انتهای حقیقت‌ها و نیل به کمال است. بشر ذاتاً کمال‌جوی آفریده شده است و در کنه ذات و در سازمان وجودی او، نیروها و استعدادهایی بالقوه تعبیه است که باید در سایه تربیت و تعلیم صحیح به فعلیت برسد و ببالد و رشد کند تا در ادامه حیات مادی و معنوی مددکار وی باشد، اما تحقق آرزوها و هدف‌های متعالی انسان جز در سایه تعلیم معارف و تجربه‌اندوزی و ممارست و کوشش میسر نیست. (رزمجو ۲۳)

انسان آرمانی یعنی؛ انسانی پوینده و متکامل که همیشه به حقایق و از آنچه هست به آنچه باید باشد، گرایش دارد، همه وقت در آیینۀ آرزوهایش، تصویری از کمال مطلوب و زندگی دلخواه متصور است، انسان‌های آرمانی کاملاً طالب «آنچه یافت نمی‌شود» هستند و مطلوب و گم شده خویش را جستجو کرده و نمی‌یابند. (همان ۲۱)

در میان شاعران مکتب رمانتیسم، شاعر گاهی بر پرندۀ خیال سوار و آروزی فضایی بس زیبا، مجلل و مطلوب را در آینده می‌کند که به این حالت، نوستالژی آرمانشهر می‌گویند. (سه‌یر و لووی ۱۳۳) اما گاه به دلیل نبود آن جامعه‌ی آرمانی، دچار حسرت و اندوه و تلاطم روحی و فکری می‌شود.

شبیبی و عشقی هر دو ادیبی متعهد بودند که شعر خود را در خدمت بیان دردها و آلام کشور خود به کار گماشته‌اند. محمدرضا شبیبی به جامعه چشم دوخته است؛ جامعه‌ای که از هر گونه سعادت و اقبال محروم است. دیگران نیز متوجه وخامت اوضاع هستند، ولی به همین شرایط راضی‌اند و قناعت کرده‌اند. محمدرضا شبیبی و عشقی، همیشه با تمام مفاسد اجتماعی در حال مبارزه بودند. آنها نمی‌توانستند چون دیگران دست روی دست بگذارند و به انتظار معجزه بنشینند. آنها همواره در فکر بیداری مردم بوده و در شعر خود برای از دست‌رفتن ارزش‌های انسانی، اندوهگین بودند. شبیبی برای از دست‌رفتن ارزش‌هایی چون؛ سعادت، خوشبختی، مردانگی، یکدلی و اتحاد، خردورزی که در گیرودار فضای سیاسی - اجتماعی ناآرام عصرش از بین رفته‌اند، حسرت می‌خورد و بیماری‌های درونی، چون: جهل و نادانی و فساد و گمراهی و درندگی بین افراد ملت را محکوم می‌کند. آن شهر آرمانی که شبیبی و عشقی به دنبال آن هستند، جامعه‌ای است سرشار از حس همدردی و مسئولیت، تعهد انسان‌ها در قبال یکدیگر و در نهایت جامعه‌ای باشعور و آگاهی؛ آنچه که آن روزها رسیدن به آن امری محال به نظر می‌رسید. مهمترین بن‌مایه‌های مشترک حسرت بر جامعه‌ی آرمانی در اشعار دو شاعر را می‌توان در موارد زیر جستجو کرد:

- از دست رفتن اتحاد و همبستگی

در بیت زیر نیز از گسستن پیوند اجتماعی بین افراد جامعه شکوه می‌کند؛ به گونه‌ای که آنها بسان حیواناتی درآمده‌اند که از یکدیگر می‌گریزند و افراد قوی به زیردستان خود ظلم کرده و انسان‌های مسلح افراد بی‌سلاح و بی‌دفاع را نابود می‌سازند:

قَدْ افْتَرَقُوا كَالْمَهَا الْجُفَلِ

فَمَا لِبَنِي نَوْعِنَا الْأَكْرَمِينَ

يُبِيدُ الْقَوِيَّ حَيَاةَ الضَّعِيفِ

وَيُودِي الْمَسْلُحَ بِالْأَعْزَلِ^{۱۶}

(همان ۱۷۲-۱۷۳)

عشقی نیز مکررا در اشعار خود درباره از دست رفتن ارزش های آرمانی شکوه می کند. در ابیات زیر وی درباره از دست رفتن اتحاد در کشور شکوه می کند:

طفل پاک آزادی، از رحم جنین افتاد

رفت—مان ز یاد، نام اتحاد:

جمهوری نقل پشکل است ای—ن

بسیار قشنگ و خوشگل است این

(همان ۲۹۹)

- نبود حاکمان لایق

از دیدگاه شبیبی یکی از عوامل شیوع فساد در جامعه و ایجاد فاصله از جامعه آرمانی و مطلوب، روی کار آمدن حاکمان نالایق است که با شیوه های مختلف سعی در متمایل ساختن مردم به سوی خویش و استثمار و بهره کشی از آنها دارند در ابیات زیر شبیبی از نبود آرمان مطلوب حاکمان لایق برای اصلاح امور مردم و ستایش آنها توسط برخی جاهلان شکوه می کند:

أَلَا مُدْرِكُ هَذِي الْبِلَادِ وَ أَهْلِهَا

فَقَدْ لَقِيتَ مِنْ جُورِ سَاسَتِهَا جَهْدًا

تُفَرِّغُ اِبْدِينَا لِتَمَلُّأَ جَيْبِهَا

وَتَنْهَكُنَا جُوعًا لِنُشْبِعَهَا حَمْدًا^{۱۷}

(الشبیبی ۱۸)

عشقی نیز در ابیات زیر از درد روی کار آمدن افراد نالایق بر منصب های حساس کشور شکوه می کند:

و زین روی: جمعی تـبـه کارها

هیاهوچیان ملت آزارها

در این دوره: هر یک مـقـرّب شدند

همه صاحب کار و منصب شدند

به صورت نکوی و به سیرت نکوست

حکیم و سخندان و عالم بود

گناهش همین بس که سالم بود

به او می ندارند، هرگز نظر

بدین جرم، کو را نباشد ضررا!

(همان ۳۹۳)

اما علیرغم همه این‌ها، عشقی برخلاف شبیبی دچار یأس مطلق نشده و معتقد است که بساط ظلم و کینه و دشمنی ناپایدار است و فردایی می‌رسد که در آن صلح و شادی و دوستی و یکرنگی همه جا را فرا می‌گیرد:

همان گونه که آن اوضاع دیروزی نماند امروز به فردا نیز این اوضاع امروزین نمی‌ماند
 ببین امروز مردم را، به خون یکدگر تشنه که دیری نگذرد، کاین عادت دیرین نمی‌ماند
 ببايد روزگار صافی و صلح و صفا روزی به جان دوستان آن روز، دیگر کین نمی‌ماند
 (همان ۳۶۵)

- از دست‌رفتن فضیلت‌های اخلاقی

یکی از موضوعاتی که شبیبی در شعر خود بر آن حسرت می‌خورد، از دست رفتن ارزش‌های اخلاقی و انسانی است که گاه به صورت کلی و گاه به صورت تک‌بیت‌هایی در قالب اشعار حکمی به آنها اشاره می‌کند. در ابیات زیر شبیبی از نبود انسان‌های فاضل و شایسته در مناصب حکومتی شکایت می‌کند؛ به گونه‌ای که آن به یک آرزوی دست‌نیافتنی در گیر و دار اوضاع به هم ریخته جامعه تبدیل شده است:

وَهَلْ فَاضِلٌ يَرَعَى الْفَضِيلَةَ؟ إِنَّهَا	خَيَالٌ سَيْفَنِي أَوْ حَمَى سَيْبَاخُ
فَقَدْ عَصَفَتْ بِالْمَكْرُمَاتِ زِعَاذُ	وَعَفَّتْ رُسُومَ الْأَكْرَمِينَ رِيَاخُ
إِذَا أَظْلَمَتْ أَخْلَاقُنَا وَتَجَهَّمَتْ	فَهَلْ نَافِعٌ أَنْ الْوُجُوهَ صَبَاخُ ^{۱۸}

(الشیبی ۴۰-۴۱)

عشقی نیز مانند شبیبی از نبود فضیلت‌های اخلاقی و از دسترفتن ارزش‌های مثبت و تبدیل برجسب‌های منفی به ابزاری برای ارتقای جایگاه و تقرب افراد به دستگاه حکومتی و رسیدن به سعادت مادی و معنوی انتقاد می‌کند:

هر آن که بی‌خبر از فن خایه‌مالی شد	دچار زندگی پست و نان خالی شد!
بهل بمیرند، آن صاحبان عزت نفس	که پشتشان همه از بار غم هلالی شد!
سعادت و خوشی و روزگار بهبودی	برین گروه، در این مملکت محالی شد
مگوی از شرف و علم و معرفت حرفی	که هر که گفت خداوند زشت حالی شد

(عشقی ۴۱۹)

۳. نتیجه‌گیری

با بررسی اشعار دو شاعر در عنوان غم غربت (نوستالژی) نتایج ذیل حاصل شد:

محمدرضا شبیبی و میرزاده عشقی به دلیل هم‌عصر بودن و مشابهت جو سیاسی-اجتماعی تقریباً یکسان حاکم بر کشور آنها، دارای مضامین ادبی تقریباً مشترکی هستند. عواطف و احساسات شخصی و شکست‌های تاریخی، اوضاع سیاسی - اجتماعی و جو ناآرام محیط زندگی آن دو، باعث شد تا با گرایش به خاطرات ایام گذشته، نوعی عکس‌العمل روانی در برابر شرایط ناخوشایند جامعه را به تصویر بکشند و احساسات نوستالژیک خود را در شعر نشان دهند. هر دو شاعر با نگاه به گذشته و عمر پر بهایی که اکنون در حال گذار است، دچار افسوس و ناراحتی می‌شوند و مرگ را تنها راه خلاص از زندگی ذلت‌بار می‌دانند، اما تفاوت آنها در این است که عشقی به طور کامل تسلیم مرگ شده است و به آن راضی است، اما شبیبی در استقبال از مرگ با نوعی ترس روبروست؛ به طوری که آن را عامل نابودی لذت‌ها و کامجویی‌ها می‌داند. نگاه به گذشته پرافتخار و اسطوره‌ای برای بازیابی هویت اصیل عربی یا ایرانی خود، نیز از جمله درون‌مایه‌های مشترک در اشعار آنها است که حقیقتاً احساس پرشور و صادقانه موجود در ابیات آنها

عاملی اساسی در تحریک برای بیداری از غفلت حاکم بر جامعه است. هر دو شاعر با بهره‌گیری از احساس و عاطفه‌ی خلاق خود، به خوبی توانسته‌اند واکنش خود را نسبت به مسائل سیاسی- اجتماعی حاکم بر کشور منعکس کنند و حسرت بر از دست‌رفتن ارزش‌های اصیل و ناب انسانی و اخلاقی و تبدیل ارزش‌های مثبت به ارزش‌های منفی و ابزاری، روح آنها را به شدت آزرده می‌سازد. وقتی تحقق این آرمان‌ها به واسطه‌ی نبودن همراهان رفیق ناممکن می‌شود، غم غربت و بیگانگی آنها با جامعه‌ی خود دو چندان می‌شود اما علیرغم همه‌ی این‌ها، عشقی برخلاف شبیبی هنوز امید دارد که به زودی فردایی می‌رسد که در آن صلح و دوستی و یکرنگی همه جا را فرا می‌گیرد و بساط ظلم و نفاق برچیده می‌شود.

پی‌نوشت‌ها

- همان‌طوری که حوادث کشور بر قلب خیانت کرده، به جوانی‌ام در کشورم خیانت کردم و از دست رفت.
- تنها سرمایه‌ام جوانی است؛ دیباچه‌ای که غم و اندوه آن را فرسوده و تباه ساخته است.
- تمام آمال و آرزوهایم را وقف وعده‌های آنها کرده بودم و چشم امید داشتم، ولی به جایی نرسید و فایده‌ای محقق نگشت. / با چهره‌ای عبوس و گرفته، اثری روی زمین می‌گذارم و با شک و تردید گونه‌ی زمین را می‌پیمایم. / من نفس‌های آتشین خود را به خاطر آنها از سینه بیرون می‌کشم و برای چشمان ابری‌ام، آه و ناله می‌کنم. / من تنها نفس نمی‌کشم، بلکه باقیمانده‌ی روحم را بیرون می‌کشم و اشک نمی‌ریزم، بلکه بر جوانی‌ام گریه می‌کنم.
- آیا سپیدی پیری او را به خنده می‌آورد، در حالی که جوانی او - از فرط حسرت‌های گریه‌آور- سپری شده است؟
۵. آنجا که متنبی می‌گوید:
كفی بك داءُ أن تری الموتَ شافياً
وحسبُ المنايا أن یكُنَّ أمانیا
- (البرقوقی، ج ۴: ۴۱۷)
- مرگ را گوارا و آسان یافتیم؛ زیرا زندگی سخت و دشوار است.
- زندگی‌ام تیره و تاریک است و زمانی که از دنیا بروم، روشن و آشکار می‌شود.
- مرگ تنها شفای روحانی برای کسی است که می‌خواهد زندگی را بیمارگونه سپری کند.
- مرگ تنها یک زائر است اما تمام آثار و لذت‌ها را ویران می‌کند.
- آیا به گذشتگان نمی‌نگرید تا ادبیات و علوم آنان را ببینیم؟/ بیایید تا به جسدهای پوسیده‌ی آنان سلام دهیم، اما آیا پوسیده می‌تواند به پوسیده سلام دهد؟ / ما روح‌های جاودان آنان را می‌بینیم و بر روح‌ها و جسم‌های خود ناله و زاری می‌کنیم. / ای سیه‌چهرگان کی می‌توانم چهره‌هایتان را تازه و خرم ببینم؟/ ای بی‌خبران از دنیایی که

حوادث در آن آرام نمی‌گیرند و به ما نیز رحمی نمی‌کنند تا خود را آسوده سازند. خواب اصحاب کهف را زنده کردید و کهف و رقیم دیگری را ایجاد کرده‌اید!

۱۱. ای نسل آواره چقدر در راه اهداف، به حمله و تعقیب دست زده‌ای. / راویان به غربت تو وعده داده‌اند و آن همان طوری که آغاز شد، برمی‌گردد. / شما میراث بابل و قلعه‌ها و کوه‌ها را از دست داده‌اید. / جانشین سازندگان قصر سدیر و آنچه انجام دادند و ساختند، نشدید/ صلاح، صلاح‌الدین محمد و فاتحین: محمد و مراد مصیبت‌زده شدند. / آنهایی که با درگذشتشان در راه خدا، تلاش همیشگی و جهاد از بین رفته‌است. / ما به عهد و پیمان فاتحان خیانت کردیم و فرزندان این گونه نجیب و با ارزش نمی‌شوند. / ما نسبت به آنچه انجام می‌دهیم و آنها به آنچه انجام می‌دهند، فرزندان بدی برای آنها و آنها اجداد خوبی هستند. / خشم و نفرت یعرب اگر برافروخته شود، بسان آتشی خواهد بود، در حالی که آتش (خشم) دیگران خاکستر است. / در بین ما عنتره و پدر عنتره؛ شداد، مرا به یاد دلاوری‌ها و رشادتها می‌اندازد. / پایتخت‌ها مورد تهاجم قرار گرفته است، نه اسب‌ها و نه سربازان می‌توانند از آن نگاهبانی کنند. / نه آل حمدان و نه روزهای آنان می‌توانند از آن مرزها پشتیبانی و حمایت کنند. / دوران حکمرانی لخم و آل محرق و ایاد مرا به لرزه درمی‌آورد.

۱۲. آه! ای عراق! عزیز و سربلند باشی و خواری و ذلت از تو دور باد. / تو خواستگاه مجد و بزرگی و خواستگاه و کعبه آرزوها و امیدها و قبله نیک‌نامی بوده‌ای.

۱۳. حال قوم من در بین مردم عراق؛ آن گاه که از عشق به فضیلت دم می‌زنم، این است که از من روی می‌گردانند. / گویی که من در بین همسایگان خود گناهکارم، در حالی که اگر به من انصاف می‌دادند، می‌گفتند: تو نیکوکار هستی. / می‌گویند: فضیلت‌جو نادان است و شخص حق‌گو لال است. / هر چقدر برای در امان ماندن از آنها تلاش کنم، شکی نیست که سرانجام وجودم را قربانی آنها کنم. / چقدر آرزوی طولانی دارم – در حالی که آرزوها باعث سرگشتگی و حیرت من هستند – و وقت باارزش خود را در زمینه آنها سپری می‌کنم. / تا کی باید از تیر سخن‌هایی که مرا هدف قرار می‌دهند، پرهیز کنم، در حالی که من زرهی جز صبر ندارم. / حال آن شخص هدایتگر و امین، آن گاه که گفته شود: او از دین برگشته و خیانتکار است، چگونه خواهد بود؟ / چقدر دوستانم از من می‌خواهند که با خوی آنان درآمیزم و مثل آنها شوم، در حالی که خوی و اخلاق، موضوعی فطری و درونی است.

۱۴. من در این دیار مانند شخص غریبی هستم که غربت او طولانی گشته و خانواده و دوستانش برایش ارزشی قابل نیستند. / توشه او فکر و اندوهی جانکاه و نوشیدنی او اشک گرم سرازیر است. / با غم و اندوه الفت پیدا کرده است و غم و اندوه حال اوست و از دوستان جدا شده است و با دوری و هجران خو گرفته است.

۱۵. ای روح غریب من، از مردم روی بگردان و دور شو.

۱۶. چه شده‌است که هموطنان گرامی ما، این گونه بسان حیواناتی رمیده، از یکدیگر دور شده‌اند! / انسان قوی، زندگی ضعیف را نابود می‌کند و فرد مسلح، بی‌سلاح را نابود می‌سازد!

۱۷. آیا کسی هست که به فریاد این کشور و اهل آن که از ظلم و ستم حاکمان آن دچار رنج و سختی گشته است، برسد؟ / دستانمان را خالی می‌کنند تا این که در ازای آن جیب‌های خود را بیابانند و از گرسنگی ما را به ضعف و لاغری می‌کشانند تا در ازای آن، آنها را با حمد و ثنای خویش بیندوزیم!

۱۸. آیا انسان با فضیلتی است که بتواند فضیلت‌ها را به اجرا درآورد؟ گمان نمی‌کنم باشد، بلکه آن، خیال و وهم و یا بازدارنده‌ای است که زود از بین می‌رود و تباه می‌گردد. / ارزش‌ها و مکارم (فضائل) در معرض تندباد (حوادث

زمانه) فرار گرفته‌اند و باده‌ها آثار باقی‌مانده‌ی انسان‌های بافضیلت را برداشته‌اند و آنها را محو و نابود ساخته‌اند./ و هنگامی که اخلاقمان تیره و تار گردد آیا چهره‌های روشن و سیمای آنها می‌توانند اثری داشته باشند؟

References

- Ali Abbas Abad, Yusuf. "Homelessness in Contemporary Poetry". *Gohar Goya Scientific-Research Magazine*, vol.6. no. 2. (1998): 155-181.
- Alwan, Qusay Salem. *Al-Shabibi as a Poet*. Baghdad: Publications of the Ministry of Information. 1975.
- Amin Moghaddasi, Abolhassan and Taghrid, Zaeimyan, *A comparative study of national identity in the poems of Mohammad Ridha Shabibi and Mohammad Taghi Bahar*, *Comparative studies of the language and literature of the nations*, vol.5,no.16(2019): 141-160.
- Aryanpour, Manouchehr. *Arianpour's Leading Dictionary (English-Persian)*, Tehran: Jahanrayaneh.2001.
- Bali, Ali."Comparison of Philosophical Despair in the Poems of Mirzade Eshghi, Iraj Mirza, Malek al-Shoara Bahar, Akhwan sales and Hoshang Ebtehaj". Ph.D thesis. Tehran: Central Tehran Azad University.2012.
- Barvasi, Ismail and Partners "The Poetic Output and Manifestation of Sorrow and Roving in 'Abdullah Pashew's' and 'Ma'aruf Rosafi's' Poetry". *Research in Contemporary World Literature [Pazhuhesh-e Zabanha-ye Khareji]*, vol. 26 no. 1 (Summer 2021): 55-70.
- Bytarafan, Mino and Reza, Bytarafan,"Reflecting the concept of homeland in the poetry of Mirzadeh Eshghi". *Rozegaran Quarterly*. (2012): 27-37.
- Al-Barqouqi, Abdul Rahman. (1407). *Explanation of Mutanabi's Diwan*, Beirut: Dar Al-Kitab Al-Arabi.

- Batti, Rophael. *Contemporary Literature in Literary Iraq*. Volume One, Hindawi Foundation. 2017.
- Darya Azarm, Negar. "Examining the themes of Diwan Muhammed reza Al-Shabibi", Central Tehran Azad University. 2010.
- Eshghi, Mirzadeh. *Kolliyat Masovar Eshghi*. Chapter 6, Tehran: Amir Kabir, 1931.
- Heydari, Tahereh and Amin Moqhaddasi, Aboul Hasan. "Investigation and analysis of the cultural aspects of confronting the West in the poems of Hafez Ebrahim and Mohammad- reza Shabibi". *Arabic literature magazine*. vol.8, no.9.(2016): 75-92.
- Ghazai Imran, Saadi. "When the Politician is a Poet". Almadassupplements.net. (24/10/2012).
- Jafari, Mahin. *Utopia in the Poetry of Contemporary Iraqi Poets*. MATHesis, Shahid Madani University. 2016.
- Kaden, J. A. *Explanatory Dictionary of Literature and Criticis*. Translated by K. Firouzmand. Tehran: Shadegan, 2001.
- Al-Khaghani, Ali. *Ghari or Najafi Poets*. Part Nine, Qom, Bahman Press, 1987.
- Almansouri, Mohammad-Reza. *Al-Shabibi and his literary position among his contemporaries*, Baghdad; Babylon Press, 1982.
- Al-Shabibi, Mohammad-Reza. *Diwan Al-Shabibi*. Cairo: Composition, Translation and Publishing Committee Press, 1940.
- Makki, Ahmad. *Comparative literature; Its origins, development, and methods*, Cairo: Dar Al-Maaref. 1987.
- Mazraeh, Mohammad -Reza. *The life of Mohammad Reza Shabibi and her political and social thoughts*. Isfahan University - Faculty of Foreign Languages, 2010.
- Modarresi, Fatemeh and Samadi, Ali. "The influence of romanticism in the works of Mirzadeh Eshghi", *Journal of literary arts*, vol.7.no.2.(2012): 19-36.

- Moradi, Chenor. *Disturbing in Al-Haidari's Long Poem*. MA Thesis, The University of Kordestan. 2010.
- Najafi, Zohreh and Hashemi, Faezeh. "Analysis of nostalgia in Mirzadeh Eshghi's poems, ghazal, masnavi, and verses". Proceedings of the 10th International Conference on the Promotion of Persian Language and Literature. Mohaghegh Ardabili University. 2015. 138-153.
- Nazari, Najmeh. "Nostalgia in Masdagh Poetry". *Persian Language and Literature Quarterly*, vol. 46. no. 16 (2010): 1-18.
- Rezvan Talab, Zaynab, and Marzieh Mehrabi. "The Study of Cultural Consequences of Colonialism in Driss Chraïbi's Works in the Light of Aimée Césaire's Ideas". *Research in Contemporary World Literature [Pazhuhesh-e Zabanha-ye Khareji]*, vol. 23, no. 2. (Winter 2019): 414-393.
- Shanawa, Ali Abd. *Al-Shabibi in His Political Youth*. Darkovan Publishing, 1995.
- Al-sharbati, Ahmad, Hamed, Al-Shabibi in his wisdom and the proverbs And examples of his poetic purposes, Baghdad: General Cultural Affairs House.
- Sharifian, Mahdi. *Psychology of Pain*. Hamadan: Boali Sina University, 2010.
- _____. "Investigation of the process of nostalgia in the poems of the Third Brotherhood"; A collection of essays on contemporary literature, *Journey in the Mirror*, by Abbas Ali Vafaei, Tehran: Sokhan. ۲۰۰۸.
- Sherkat-Moghaddam, Sedigheh. *Comparison of schools of literature*, comparative studies magazine, vol.3, no.12. (2009): 51-71.

seyer, Robert and Michel Lowe. "Romantism and social thinking".
Argnon, vol. 1. no. 2.(2004):119-174.

Seyyedi, Seyyed Hossein. *comparative literature; A research on the theory of literature and narrative poetry*, Mashhad: Astan Quds Razavi. 2003.